

داستان در بوته

رضا خندان (مهابادی)





سرشناسه / خندان (مهاپادی)، رضا، ۱۳۳۹-

عنوان / داستان در بوته

مشخصات نشر / تهران: ماهریس، ۱۳۹۹

مشخصات ظاهری / ۳۶۸ ص.

شابک / ۶۳-۳-۶۹۳۳-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی / فیبا

عنوان دیگر / نقد و بررسی هجده رمان و مجموعه داستان.

موضوع / داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد -- مجموعه‌ها

موضوع / Short stories, Persian -- 20th century -- History & criticism -- Collections

رده‌بندی کنگره / PN۳۴۵۹

رده‌بندی دیویی / ۸۰۸/۳۱

شماره کتابشناسی ملی / ۷۳۴۸۵۸۷



کتابخانه ملی

عنوان کتاب	: داستان در بوته
به کوشش	: رضا خندان (مهابادی)
ناشر	: انتشارات ماهریس
طراحی و تولید	: آتلیه ماهریس
چاپ و صحافی	: هوران
چاپ اول	: ۱۳۹۹
شمارگان	: ۵۰۰ نسخه
قیمت	: ۸۹۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی

میدان انقلاب؛ خیابان کارگر جنوبی؛ تقاطع لبافی نژاد؛ شماره ۲۶۶
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۸۲۱۵۰

 www.nashrmahris.com

 [@nashremahris](https://twitter.com/nashremahris)

 [@ketabfarhang](https://www.instagram.com/ketabfarhang)

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات ماهریس محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر، انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



نشر ماهریس

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۷	بخش یکم: رمان
۱۹	ملک آسیاب
۳۵	سایه‌های شب
۵۱	پشت درخت توت
۶۵	قهرمان فروتن
۸۱	سکوت‌ها
۱۰۹	حصار و سگ‌های پدرم
۱۲۳	زنی که در قسمت اشیای گمشده پیدا شد!
۱۳۹	پدرکشتگی
۱۵۷	آخرین انار دنیا
۱۷۳	ساعت آمریکایی
۱۹۱	بخش دوم: مجموعه داستان
۱۹۳	بررسی موردی در داستان‌های کوتاه علی‌اشرف درویشیان
۲۱۵	نگاهی به زنان در داستان‌های کوتاه سیمین دانشور

۲۴۷	اگر جنگی هم نباشد
۲۷۱	مُرده‌ی نو
۲۸۳	بنی‌آدم
۲۹۵	خانه‌ی کوچک ما
۳۲۳	اینجا خانه‌ی من است
۳۵۱	دُرشتی

پیشگفتار

خواندن نقد داستان گرچه ممکن است به اندازه‌ی خواندن داستان لذت‌بخش نباشد، به همان اندازه لازم است. اگر نقد سالم، اصولی و حرفه‌ای در اعتلای داستان‌نویسی اثری بسزا دارد، یک دلیلش اثرگذاری آن بر ذوق و انتخاب ادبی خوانندگان است. نقد سالم معطوف به داستان اما اثرگذاری‌اش فراتر از خود داستان است زیرا نویسنده و خواننده را نیز شامل می‌شود. شاید نیاز به توضیح دربارہ‌ی اثر نقد بر نویسنده نباشد. این نکته که نقد از راه آشکار کردن ضعف و قدرت داستان به زیادتِ توجه و بهتر شدن کار نویسنده یاری می‌رساند، دیگر جزو معلومات عموم شده است؛ اما فقط این نیست. حضور نقد قوی حتی به داستان‌نویسانی که داستان‌شان نقد و بررسی نمی‌شود نیز کمک می‌کند زیرا یکی دیگر از کارکردهای نقد، نظارت است. نقد چشم ناظر جامعه یا به‌طور مشخص جامعه‌ی ادبی گسترده (مؤلف و مخاطب) است. آن هم نه ناظر بی‌طرف بلکه ناظری که محک می‌زند، می‌سنجد و داور می‌کند. جریان نقد باعث می‌شود نویسنده حضور یک چشم ناظر را بر آثار خود احساس کند و با وسواس و دقت بیشتری بنویسد. «بی‌اعتنایی دیدن»، «رهاشدگی» و «نادیده گرفته شدن» احساس غالب میان اکثر نویسندگانی است که در جامعه‌ی بدون نقد می‌نویسند. مشکل این پدیده فقط در غبنی نیست که نویسنده به آن دچار می‌شود بلکه در کاهش دقت، وسواس و تعهد به نوشتن نیز هست. خواننده‌ی مانوس با نقد، ذوق و

انتخاب ادبی پیشرفته‌تری دارد و با این ذوق تربیت یافته، و با انتخاب خود به «نقد عملی» اثر و نویسنده دست می‌زند. در حقیقت او با انتخابش از آثاری حمایت و از آثاری براءت می‌کند. ذوق رشد نایافته و انتخاب سطحی خواننده به ترویج و تشویق داستان‌های سطحی دامن می‌زند و این یک در ارتباطی متقابل به نازل شدن ذوق ادبی و بالا رفتن شمار خواننده‌ی سطحی، یا بدتر؛ به دور کردن خواننده از داستان. نقد داستان به فرایند تعمیق ذوق و سلیقه‌ی خواننده و رشد نویسنده کمک می‌کند. یکی از کارهای مهمی که نقد داستان می‌کند توسعه‌ی درک داستان و ارتقاء خواننده از سطوح ساده‌ی زیبایی‌شناسی به سطوح پیچیده‌ی آن است و با این کار درک و لذت بردن از آثار برجسته‌ی ادبی را ممکن می‌کند که معمولاً پیچیده هستند. البته در فرایند شکل‌گیری و توسعه‌ی ذوق و انتخاب خواننده، عامل‌های دیگری مثل نحوه‌ی آموزش یا چگونگی پرورش کودکان و وجود آزادی بیان در جامعه نیز دخیل است؛ اما در این نوشته نقد و اثر آن مورد نظر است و اینکه چرا باید نقد داستان خواند. داستان بر بُعد عاطفی وجود آدمی اثر می‌گذارد و به حوزه‌ی ناخودآگاه مربوط است و از این راه عواطف مثبت و منفی را سست، محکم، نفی یا ایجاد می‌کند. نقد داستان بر بُعد ذهنی وجود مؤثر و به حوزه‌ی آگاهی مربوط است. البته به این معنی نیست که داستان بر رشد ذهن و آگاهی و نقد داستان بر عواطف بی‌تأثیر است؛ اما این تأثیرات کارکرد اساسی و اصلی آنها نیست. نقد، آشکاری و هویدایی می‌کند پس به زبانی صریح و روشن و منطقی خردگرا و علمی نیازمند است.

آنچه تا به اینجا درباره‌ی نقد و اثرات آن گفته شد منظرش نقدی اصولی، حرفه‌ای و آزاد است؛ نقدی که خودش هم زیر چشم ناظر نقد قرار دارد؛ یک‌ه‌تاز و در انحصار جریانی خاص نیست؛ آزاد و دارای ارزش است. نقد در جامعه‌ای که قانون و عرف بسیار محدودش کرده به همان میزان کج‌ومعوج، بیمار، بد اثر و در خدمت قدرت است. در چنین جایی جریان نقد اصولی رگه‌ای باریک را شکل می‌دهد، در حاشیه قرار داده می‌شود و بسیار محدود و مورد تهدید است. اصلی‌ترین ابزار ایجاد محدودیت در این‌گونه جوامع سانسور است که در طول زمان عارضه‌ی ویرانگر خودسانسوری را به وجود می‌آورد. سانسور تهدیدی

بیرونی است که از سوی قدرت بر نویسندگان اعمال می‌شود؛ خودسانسوری اما تهدید درونی شده است. در حقیقت خودسانسوری نبرد بخشی از وجود انسان با بخش دیگر وجود اوست. بخشی که می‌خواهد بنویسد، بگوید و نشان دهد با بخشی که مانع می‌شود و هر دم شمشیر تهدید بیرونی را یادآوری می‌کند. این کشمکش درون نویسنده تعارضی رقم می‌زند که فرساینده است و در طول زمان از قدرت خلاقیت او می‌کاهد. در این گونه جوامع عامل‌های دیگری نیز همسو و همراه سانسور وجود دارند که عرصه را بر نقد آزاد، حرفه‌ای و اصولی تنگ می‌کنند.

به هر روی تا شرایط مناسب برای نقد در این جوامع به وجود آید، عرصه‌ی داستان (نویسنده و خواننده) باید به رگه‌ی باریک نقد سالم توجه و دل خوش کند.

در ایران وضعیت نقد در همه‌ی زمینه‌ها، به‌ویژه نقد ادبی، یکی داستان است پر آب چشم. این وضعیت عمدتاً برخاسته از فشارها و محدودیت‌های ساختارهای کلان بیرون از عرصه‌ی نقد است. به همین دلیل نقاط اوج تاریخی نقد سالم و اصولی را در دوره‌ی تزلزل ساختارهای کلان اجتماعی - سیاسی می‌توان یافت؛ در جریان انقلاب مشروطه، دهه‌ی ۲۰ خورشیدی و در جریان انقلاب ۵۷. نقد مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر متکی به خود و امر در خود نیست بلکه تا حد زیادی وابسته به شرایط بیرونی است، این شرایط هرچه مهیاتر و مناسب‌تر باشد به همان اندازه در وضعیت کلان نقد تأثیر مستقیم دارد. با این حساب آیا باید از بهبود نقد ناامید بود؟ نه، با این حساب وظیفه‌ی باریکه‌ی نقد سالم سنگین‌تر است و باید بر کوشش‌هایش بیفزاید.

«اگر شروع نقد ادبی مدرن در ایران را با نقادی‌های میرزا ملکم خان و زین‌العابدین مراغه‌ای و میرزا رضا کرمانی بدانیم اکنون بیش از یک قرن است که نقد ادبی مدرن در ایران آغاز شده است. در ادامه نیز دیگرانی آمدند: ملک‌الشعرای بهار، فاطمه سیاح و ... همین قدمت، انتظار ما را از نقد ادبی ایران بالا می‌برد؛ صد و ده، بیست سال برای شکل‌گیری و رشد یک پدیده زمان کمی نیست؛ اما در واقعیت چه داریم؟ قاعدتاً پس از یک قرن تجربه‌ی نقدنویسی ما باید از منابع متعدد و فراوان نقد ادبی برخوردار باشیم. نگاهی به

بخش آکادمیک جامعه نشان می‌دهد که در حال حاضر شمار نشریات نقد در این بخش به لحاظ کمی حتی به اندازه‌ی تعداد انگشتان دو دست نیست و از نظر کیفی هنوز به زمان «اکنون» نرسیده است. البته بخش دانشگاهی در همه‌جا عموماً رویکردی محافظه‌کارانه داشته و دارد. اگر نگاهی به همین چند نشریه‌ی نقد ادبی دانشگاهی بیندازیم مشاهده می‌کنیم که همچنان در گذشته سیر می‌کنند و عموم مقاله‌هایشان در کار کندوکاو ادبیات قرن‌های گذشته است. خیلی هم که بخواهند امروزی نشان دهند می‌روند سراغ مثلاً: روانکاوی داستان رستم و سهراب! نقد آکادمیک به‌ندرت آثار امروزی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. در بخش غیر دانشگاهی جایی که جریانات ادبی غیر رسمی شکل می‌گیرند و حضور دارند نیز از نظر تعداد نشریات نقد ادبی وضع بدتر است؛ در اینجا شمار مجلات نقد حتی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد.

در زمینه‌ی ترجمه‌ی نظریه‌های ادبی کارهایی انجام گرفته است و وضع نسبتاً بد نیست. نظریه‌های ادبی را برخی مترجمان منتشر کرده و می‌کنند؛ چه به‌صورت کتاب و چه در مجلات و سایت‌ها؛ اما نقدی که در عمل باید به سراغ تک‌تک شعرها و داستان‌ها برود و آنها را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد؛ وضع مناسب و جالبی ندارد. نقد ادبی در ایران نسبت به تولیدات ادبی بسیار اندک است و تعادلی میان آنها نیست. به لحاظ کمی میزان نقد ادبی به نسبت آثار ادبی بسیار اندک است. البته ضرورتی هم ندارد به سراغ همه‌ی کتاب‌های ادبی برود؛ چون اثری که نقد می‌شود باید شایستگی نقد شدن را داشته باشد. «چیزی» برای نقد و بررسی داشته باشد با این همه، همان مواردی هم که برای بررسی و نقد انتخاب می‌شوند، به‌شدت اندک است. از نظر کیفی نیز وضع بهتر از این نیست؛ یعنی عرصه‌ی نقد چه از نظر میزان نشریات و کتاب‌هایی که باید به نقد ادبی بپردازند بسیار فقیر است و چه در زمینه‌ی خود «نقد»! چرا که به غیر از تک‌وتوک نقدهایی که اینجا و آنجا منتشر می‌شود، بقیه قابل اعتنا نیست. در مجموع کیفیت نقد به‌شدت پایین است. ناگفته نماند، ممکن است که نقدهای درخشانی هم پیدا شود اما آنچه در این نوشته مورد نظر است، سطح و میزانی از نقدنویسی است که عملاً در این جامعه منتشر می‌شود و تعیین‌کننده‌ی

وزن و جهت نقد ادبی و مشخصاً نقد داستان است و آن را تحت سیطره‌ی خود دارد. منظور چنین نقدی است.

بسیاری از این نقدها اساسش لفاظی است؛ یا شیوه‌اش انتزاع در انتزاع است. می‌دانیم که زبانِ نقد اساساً باید زبانی ساده، روشن و توضیح‌گر باشد. چرا؟ چون قرار است دنیایی را که به‌طور مثال در یک شعر یا یک داستان وجود دارد برای مخاطب روشن کند.

نقد ادبی اصولی در دو سطح حرکت می‌کند. سطح اول «شناخت» است؛ شناخت آنچه در دنیای داستان و یا شعر وجود دارد. سطح دوم «کشف» است. کشف مسائلی که چه‌بسا از نگاه‌ها پنهان مانده است؛ اما آنچه در بیشتر نقدنویسی دوره کنونی می‌خوانیم؛ لفاظی و انتزاع در انتزاع است؛ یعنی نویسنده‌ی نقد، از یک گزاره‌ی انتزاعی در مورد یک اثر یا نویسنده شروع می‌کند و سپس، آن را به انتزاع بعدی و نیز انتزاع بعدتر می‌کشاند. در نتیجه آنچه حاصل می‌شود انتزاع کامل و سیر در انتزاع است. به این ترتیب پای نقد از عینیت جدا می‌شود. چنین نقدی را می‌توان به هر کتابی منتسب کرد کافی است منتقد چند نام را تغییر دهد تا مثلاً نقد نوشته‌شده بر داستان «فلان» را برای داستان «بهمان» نیز قالب بزند و منتشر کند! حرکت از انتزاع و رسیدن به انتزاع گاه منجر به لفاظی‌های مریخی می‌شود در حالی که قرار است منتقد از «سطح عینی»؛ یعنی خود داستان یا شعر حرکت کند، از آن نکاتی بیرون بیاورد و آنها را تعمیم دهد و برساند به «سطح عام» (انتزاع)؛ سپس از این سطح عام به «سطح خاص» (سطح عینی) بازگردد. لازم است چنین روندی طی شود تا شناخت و کشف داستان یا شعر دست دهد.

نکته‌ی دیگری که در توصیف وضعیت کنونی نقد ادبی باید به آن اشاره کرد، رابطه‌ی نقد ادبی و آثار ادبی است. معمولاً این دو نسبت به هم یک گام عقب‌ترند؛ یعنی یا نقد ادبی یک گام عقب‌تر است یا آثار ادبی. البته در دوره‌هایی ممکن است به‌موازات هم و شانه‌به‌شانه‌ی یکدیگر حرکت کنند؛ اما این حالت چندان دوام ندارد و در نهایت اینها به یکی از دو شکلی که گفتم منجر خواهد شد؛ یا نقد ادبی دنیای آثار را می‌شناسد و به نظریه‌های جدیدی می‌رسد و آنها را اعلام می‌کند و بعد، داستان‌نویسی این یافته‌های نو

را به خدمت خلق ادبیات جدید درمی آورد و با این کار داستان نویسان و شاعران از منتقدان و نظریه پردازان ادبی جلو می افتند و دومی ها هستند که باید برای مدتی به جای کشف، به توصیف و توضیح آثار ادبی نو بپردازند!

همان طور که پیش تر نوشتیم در این رابطه ی خاص، گاهی منتقدان و تولیدکنندگان آثار ادبی، شانه به شانه ی یکدیگر حرکت می کنند؛ اما اتفاق جاری در عرصه ی ادبی این است که این شانه به شانه ی هم بودن، این هماهنگ و هم ردیف بودن، در سطح پایین رخ می دهد؛ یعنی چه داستان و شعر و چه نقد ادبی در ضعف به سر می برند. دچار عقب ماندگی تاریخی است. وقتی در جامعه ای چنین وضعیتی پیش می آید عامل ها و دلیل هایی موجب آن اند.

تا اینجا به نکات وصفی وضع موجود اشاره کردم؛ توصیفی از آنچه هست؛ اما چرا چنین است؟ چرا رابطه ی بین آثار ادبی و نقد و نیز موجودیتشان در سطح پایین است؟ در چرایی این مسئله به برخی نکته ها می پردازم که به نظرم مهم است. نخست اینکه ما در جامعه ای زیست می کنیم که فاقد گفت و گوی فلسفی، جامعه شناختی، روان شناختی و مردم شناختی است. طبیعی است در جامعه ای که با علوم انسانی گفت و گو ندارد، انتظار پدید آمدن نقد ادبی به معنای اخص آن بیهوده است؛ زیرا نقد ادبی متکی به خود و امر در خود نیست بلکه از علوم دیگر بهره می برد. وام دار فلسفه، جامعه شناسی، مردم شناسی، روان شناسی و... است. تمام منتقدان ادبی جدی و صاحب نام فلسفه ای پشت کارشان هست یا نظر به فلسفه ای دارند. درباره ی هستی، جامعه و انسان نظرگاهی دارند؛ و با همین نظرگاه است که به سراغ ادبیات و دنیای داستان یا شعر می روند. برای منتقد داستان کافی نیست که فقط عناصر داستان را بشناسد و مثلاً بداند چند جور راوی و روایت و زاویه ی دید و شخصیت پردازی و فضا سازی و پیرنگ و ... وجود دارد. اینها البته لازم است اما کافی نیست. منتقد ادبی موقوف به ادبیات نیست؛ لازم است از دنیایی که در آن زندگی می کنیم و از اوضاع جامعه شناخت داشته باشد. ولی در جامعه گفت و گو با علوم به طور کلی و با علوم انسانی به طور اخص بسیار اندک است. در این کار عمدی وجود دارد کسانی خیلی مشتاق

هستند که علوم انسانی را حذف کنند، در واقع با این کار می‌خواهند مانع رشد انسان چالشگر، انسان منتقد، شوند.

از طرفی نقد ادبی ایران، هیچ ارتباطی با نقد ادبی جهان ندارد! نقد ادبی، نقد داستان و شعر، در جهان بسیار نوشته می‌شود؛ اما بازتاب چندانی در جامعه‌ی ما ندارد. از آنها بی‌اطلاع هستیم. یک نقد ادبی در خود پدیدآمده است که اساساً راه به جهان ندارد. یکی از پایه‌های رشد نقد ادبی این است که با دنیای اطراف خودش بدهستان و گفت‌وگو داشته باشد. وقتی چشم ناظر جهانی، چشم دقیق منتقد ادبی و نقد جدی در جامعه وجود ندارد، منتقد (و نویسنده) سهل‌گیر و آسان‌پسند می‌شود؛ در حالی که منتقد ادبی باید دانش اجتماعی‌اش - و در صورت لزوم حتی دانش علوم طبیعی‌اش - زیاد باشد. داستان‌نویس یا شاعر با خودانگیختگی ادبی و هنری و با انکا به ضمیر ناخودآگاهش اثرش را خلق می‌کند؛ اما منتقد ادبی باید به دانش و بینش مجهز باشد.

آنچه اینجا درباره‌ی چرایی و دلایل وضعیت نقد ادبی نوشتم، خود، معلول است. این چرایی‌ها توصیف مقدماتی را توضیح می‌دهند؛ اما فقط گوشه‌هایی از آن را. چرایی تعیین‌کننده و اساسی جای دیگری است و آن دو بُعد دارد: بُعد فرهنگی، و بُعد سیاسی. بُعد فرهنگی‌اش این است که اکنون ما محصول گذشته است. از شرایط جامعه‌ی معینی بیرون آمده که به شدت سنتی بوده است؛ با همه‌ی ویژگی و نقش و رابطه‌ای که از انسان در جامعه‌ی سنتی می‌دانیم. بعضی بر این نظرند که ما هنوز از سنت گذر نکرده و به مدرنیته نرسیده‌ایم به نظر من این گفتمان چیزی را توضیح نمی‌دهد. ما صد سال است که نقد ادبی نوین را آغاز کرده‌ایم، و زمان زیادی است که از سنت گذشته و به مدرنیته رسیده‌ایم؛ اما شکل رسیدن جامعه به مدرنیته خاص بوده است. از «بالا» بوده است؛ برخلاف مثلاً کشورهای اروپایی که در آنها جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها تکلیف نظام اقتصادی - اجتماعی گذشته‌شان را تعیین کرده‌اند در اینجا این اتفاق از «بالا» افتاد. انقلاب مشروطه را از جایی بالایی‌ها به دست گرفتند و سرش را زدند و اجازه‌ی رشدیافتن و عمیق شدن به آن ندادند. گذر نهایی از ساختار اقتصادی - اجتماعی کهنه به نظام نو سرمایه را بالایی‌ها

در دهه‌ی ۴۰ خورشیدی رقم زدند. درهای دنیای مدرن گشوده شد؛ اما بسیاری از بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی نظام کهنه و نیز «انسان» جهان سنت تقریباً دست‌نخورده باقی ماند؛ تغییری که از جنبش‌ها و انقلاب‌های از پایین، ساخته است.

جنبش‌های اجتماعی از پایین در فرایند و حرکت خود، انسان‌ها را آموزش و تغییر می‌دهند و فرهنگ موجود را به چالش می‌کشند و نقد می‌کنند؛ برخلاف حرکت و تغییر از بالا که بسته به نیاز خود بسیاری از امور فرهنگی و اجتماعی کهنه را حفظ می‌کند و به خدمت خویش می‌گیرد.

بعد یا پایه‌ی دیگر چرایی وضعیت نقد ادبی در ایران سیاسی است. از وقتی لب‌های فرخی یزدی را دوختند و محرم‌علی خان‌ها را بر سر روزنامه‌ها گماشتند و به‌مرور دم و دستگاه سانسور گسترده و تکمیل شد، نقد هم در اسارت باید و نبایدها و چهارچوب‌های تعیین شده از جانب قدرت قرار گرفت. بعد سیاسی تعلیل است که توضیح می‌دهد چرا همراه مدرنیزاسیون، انسان چالشگر مدرن به مثابه‌ی پدیده‌ای اجتماعی به وجود نیامد؛ که چرا نشریات مستقل همواره اندک و زیر ضرب بوده است؛ که چرا نقد در بسیاری از موردها تابو و کلاً کالایی کم‌مشتري بوده است؛ که چرا داستان و شعر با وجود رشد کمی افت کیفی کرده است؛ که چرا ...

همراه با بعد سیاسی چرایی وضعیت نقد ادبی، بعد فرهنگی توضیح را کامل‌تر می‌کند و جنبه‌های بیشتری از واقعیت را مدلل و روشن می‌سازد.^۱

درباره‌ی این مجموعه

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از نقد و بررسی چند رمان و مجموعه‌ی داستان که در طول چهار - پنج سال اخیر نوشته‌ام. بخش اعظم آنها قبلاً در صفحه‌ی «نقد معرف» مجله‌ی

۱. برای اطلاع بیشتر از نکات این بخش از پیشگفتار به متن سخنرانی من درباره‌ی نقد ادبی با عنوان «تداوم سنت؛ فقدان انسان چالشگر» به فضای مجازی رجوع کنید.

برگ هنر^۱ منتشر شده است. اگر در بعضی مقاله‌های این کتاب به «نقد معرف» اشاره شده است منظور صفحه‌ی منتشرشده در مجله‌ی برگ هنر است. به سبب محدودیت صفحه در مجله، مقاله‌ها فشرده و کوتاه شده‌اند اما این به معنی صرفنظر کردن از نکات اصلی و لازم نقد نبوده است؛ گاه از شاخ و برگ‌ها و نکات فرعی کاسته شده است. به‌منظور انتشار در قالب کتاب، مقاله‌ها را ویرایش کرده‌ام و برحسب ضرورت، جمله‌هایی افزوده یا کاسته‌ام. همان‌طور که مشاهده می‌کنید در این مجموعه، هم نقد آثار نویسندگان صاحب‌نام ایرانی هست و هم نویسندگان کمتر شناخته‌شده یا نوپا. به این ترتیب مشت‌ی از خروار داستان فارسی ایران در سال‌های اخیر فراهم آمده است که امیدوارم بتواند شمه‌ای راست و درست از کل باشد. در این مجموعه چند رمان و یک نمایشنامه هم از نویسندگان شناخته‌شده‌ی خارجی نقد و بررسی شده است. شیوه‌ی کار همان است که در مجموعه‌ی هفت جلدی «داستان‌های محبوب من»^۲ به کار رفته است با این تفاوت که آنجا یک داستان کوتاه از یک نویسنده نقد و بررسی شده است و اینجا رمان یا مجموعه‌ی داستان یک نویسنده. تشابه شیوه اما در این است که برای آمادگی بیشتر و شناخت بهتر خواننده یک داستان کوتاه از مجموعه داستان و چند صفحه یا یک فصل از رمان مورد نقد و بررسی را پیش از متن نقد آورده‌ام. به این ترتیب حتی خواننده‌ای که مجموعه داستان یا رمان را نخوانده است با آمادگی و اطلاع بیشتر نقد داستان را می‌خواند.

در سطرهای پیشین اشاره کردم که کار منتقد چیزی بیش از رد و تأیید یا ذم و مدح داستان و داستان‌نویس است. «شناخت و کشف» اصلی‌ترین کار منتقد است. شناخت و کشف ویژگی‌ها و توانایی‌های نویسنده و روابط موجود در جهان داستانی که نوشته است و نیز رابطه‌ی جهان داستان با جهان بیرون. واقعیت‌های بیرونی از یک فیلتر انسانی به

۱. برگ هنر، شماره‌های ۶-۲۳.

۲. داستان‌های محبوب من، نقد و بررسی داستان کوتاه (۱۳۰۰-۱۳۷۹)، درویشیان علی‌اشرف، خندان (مهابادی)، رضا، هفت جلد، نشر چشمه، ۱۳۹۷-۱۳۸۰.

نام داستان نویس می‌گذرند، تغییر شکل داده و به «امر زیبا» تبدیل می‌شوند؛ به داستان. آن فیلتر انسانی مجموعه‌ای از تجربه و دانش و بینش است. او محتوای جهان داستان خود را با «بینش» و شکل و قواره‌ی آن را با «دانش» خود می‌سازد. اولی عمدتاً ناخودآگاه است و دومی خودآگاه. «امر زیبا»ی هر نویسنده و هنرمند از بینش او سرچشمه می‌گیرد. کشف اینکه چه چیز در جهان داستان یک نویسنده «زیبا» تلقی شده است. یکی از کارهای اصلی منتقد است و این دست نمی‌دهد مگر با شناخت بینش فراهم آمده در داستان.

در این مجموعه نقدها کوشیده‌ام نه تنها توانایی قلمی نویسنده را در به کارگیری تکنیک‌ها و عناصر داستان بلکه بینش فراهم آمده در داستان را نیز کنکاش کنم و به «زیبایی‌شناسی» اثر برسم. زیبایی‌شناسی می‌تواند رادیکال و پیشرو، محافظه‌کار یا مرتجع باشد. این اصطلاحات مختص سیاست نیست.

امیدوارم عملاً توانسته باشم نکات گفته‌شده را در این مجموعه به کار بندم. به نظرم ایجاد کشش و علاقه‌مندی در خواننده برای مطالعه‌ی نقد و بازگرداندن اعتبار و اهمیت به نقد یکی از وظایف منتقدان ادبی است؛ تا جایی که وجود نقد خود یکی از پاسخ‌های این پرسش باشد که: چرا باید نقد ادبی خواند؟

رضا خندان (مهابادی)

شهریور ۱۳۹۹